

پان ترکیسم: برساختن هویت و شکل‌گیری جمهوری آذربایجان (۱۸۹۰ تا ۱۹۲۰)

الهه کولایی*

استاد مطالعات منطقه‌ای، دانشگاه تهران

مریم نظامی

دکتری مطالعات منطقه‌ای، دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۱/۱۹ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۸/۰۸/۱۳)

چکیده

شکل‌گیری جمهوری دموکراتیک آذربایجان (۱۹۱۸ تا ۱۹۲۱) در دوران اوج‌گیری جنبش‌های ملی‌گرایانه در مناطق مختلف جهان صورت گرفت. قفقاز از مناطقی بود که از موج دولت-ملت‌سازی بعد از جنگ اول جهانی تأثیر زیادی پذیرفت و دولت‌های مستقل از دل آن سر بر آوردند. گزینش نام «آذربایجان» برای منطقه‌ای که تا قبل از آن «اران» نامیده می‌شد، برای ایرانیان اقدامی در راستای زمینه‌سازی برای جداسازی مناطق ترک‌نشین ایران و تحقق رؤیای الحاق‌گری پان‌ترک‌های عثمانی و قفقاز تعبیر شد. جمهوری آذربایجان نمونه‌ای ایده‌آل از واحد ملی است که بدون هیچ سابقه‌ای در تاریخ قبل از قرن نوزدهم، به یک‌باره در جریان مبارزات سیاسی و اجتماعی منتهی به فروپاشی تزارها شکل گرفت. در تحلیل شکل‌گیری جمهوری آذربایجان، رویکرد این نوشتار تمرکز بر فرایندی است که در آن سه نسل از روشنفکران، به برساختن «ایده ملت» در میان مسلمانان قفقاز پرداختند و مبنایی برای تلاش‌های سیاسی در این زمینه فراهم آوردند. این نوشتار با استفاده از الگوی نظری تحلیل گرانی چون بندیکت اندرسون، نشان می‌دهد که چگونه این روشنفکران در فرایندی تدریجی، ایده ملت را از حسی مبهم به ایده‌ای سیاسی تبدیل کردند و تعریفی از خویشتن در مقابل «دیگر»ی ارائه کردند. سرانجام با استفاده از شرایط فروپاشی امپراتوری‌های روسیه و عثمانی واحد سیاسی تشکیل دادند. این فرایند برساختن ایده ملت، از یک‌سو به معنای برجسته‌سازی برخی عناصر هویتی موجود در هویت مردم مسلمان قفقاز و از سوی دیگر حاشیه‌سازی و طرد برخی دیگر از عناصر هویتی مانند عناصر شیعی و ایرانی بوده است. این نوشتار نشان می‌دهد که چگونه این برساختن هویت در فرایندی سیاسی و با ملاحظه‌های برآمده از آن صورت گرفته است.

کلیدواژه‌ها

ایده ملت، برساختن هویت، پان‌ترکیسم، جمهوری آذربایجان، روشنفکران.

مقدمه

شکل‌گیری جمهوری آذربایجان (۲۸ مه ۱۹۱۸ تا ۲۸ آوریل ۱۹۲۰) در مناطق مسلمان‌نشین منطقه قفقاز رویدادی بود که هم‌زمان با روند شکل‌گیری تعداد شایان توجهی از دولت‌های نوپا پس از جنگ جهانی اول و فروپاشی امپراتوری‌های عثمانی، روسیه و اتریش-مجارستان رخ داد. متغیرهای مختلفی در شکل‌گیری این جمهوری نقش داشته‌اند: جنگ اول جهانی و آثار آن بر ساختار نظام بین‌المللی، بحران دیرپای امپراتوری‌های محافظه‌کار و چند قومیتی روسیه و عثمانی و فروپاشی آن‌ها، ساخت داخلی منطقه قفقاز و منازعه‌های قومی و دینی دیرین موجود در منطقه و سرانجام خواست و اراده بازیگران فرامنطقه‌ای. در این میان بی‌تردید نقش ایده‌ها و ایدئولوژی‌های سیاسی و تلاش‌های شکل‌گرفته پیرامون آن‌ها موضوعی است که نمی‌توان به آن بی‌توجه ماند. تلاش ما در این نوشتار، کاوش ابعاد تأثیری است که ایدئولوژی و ایدئولوگ‌های پان‌ترک در روند شکل‌دادن و تکامل ایده و عمل منجر به شکل‌گیری جمهوری آذربایجان داشته‌اند.

چارچوب نظری: ملت‌های تازه تأسیس و ایده «ملت» به‌عنوان امری بر ساخته

در مورد پدیده ملت و ملی‌گرایی و ماهیت تاریخی آن بحث‌های مختلفی میان اندیشمندان در جریان بوده است. بحث‌هایی که در سه گروه کهن‌گرایان، ابزارگرایان و نمادگرایان قومی قابل تقسیم هستند (Smith, 1998: 31-41, Ahmadi, 2010: 142-153). با وجود تنوع‌های درونی، کهن‌گرایان ملت را پدیده‌ای طبیعی و نتیجه تسری و گسترش وابستگی‌های خویشاوندی می‌دانند. بر این اساس، ملت‌های مدرن در نگاه این گروه، نتیجه تداوم وابستگی‌ها و پیوندهای کهن هستند. در مقابل، گروهی قرار دارند که به آن‌ها نام مدرن‌ها یا ابزارگرایان داده‌اند و بیشتر با تحلیلی ساختاری، معتقدند ملت و ملی‌گرایی پدیده‌هایی مدرن هستند که نتیجه پیدایش صورت‌بندی‌های جدید اجتماعی و اقتصادی هستند. در اینجا ملت به‌عنوان گروهی دارای همبستگی، ایده‌ای خیالی تصور می‌شود که دستگاه سیاسی (دولت‌های مطلقه در اروپا) و نیروهای اجتماعی و فرهنگی (بیشتر بورژوازی و روشنفکران) به‌منظور خدمت به تحقق هدف‌های سیاسی ویژه، «ابداع» کرده‌اند و با استفاده از ابزارهایی چون صنعت چاپ و فرآورده‌های آن مانند کتاب و روزنامه در سطح عمومی جامعه گسترش یافته است (Anderson, 2006: 37-46, Hobsbawm, 2004: 29-72). تبیین‌های مبتنی بر نظریه‌های گفتمان را نیز باید در همین قالب دانست. تحلیل‌گرانی که در تأثیر اثر برجسته ارنستو لاکلاو و شانتال موفه گفتمان‌ها (از روایت‌های گذشته، حال و آینده یک گروه ملی) را نتیجه برابندی از

برساخت هویت و مفصل‌بندی^۱ عناصر گفتمانی و تعریف خویشتن در مقابل دگرها می‌دانند (Laclau and Mouffe, 1985). سرانجام گروه دیگری حضور دارند که اوز کریملی از آن‌ها به‌عنوان «نمادگرایی قومی» یاد می‌کند. گروهی که از نگاهی تلفیقی حمایت می‌کنند. آن‌ها با نگاهی تاریخی به سیر تحول صورت‌های آگاهی قومی، می‌کوشند این ایده را مطرح کنند که پایه ملی‌گرایی مدرن در احساسات و وابستگی قدیمی است و حتی می‌توان از ملت‌های کهن که بر پایه نوعی تعلق ملی قدیمی شکل گرفته‌اند سخن گفت؛ ولی ملی‌گرایی به‌عنوان پدیده‌ای عام و مبنای شکل‌گیری مناسبات جهانی، پدیده‌ای جدید و نتیجه مناسبات برآمده از آن است (Smith, 1998: 31-41, Castells, 2006: 45-50, Ozkirimli, 2004: 110-200).

طبیعی است که در مورد همه نمونه‌های دولت-ملت نمی‌توان بر تبیینی یکسان تأکید کرد. در حالی که تبیین‌های ازلی‌انگارانه بیشتر در تفسیرها و نوشته‌های ایدئولوژیک دیده می‌شوند و امروز جایی در ادبیات علمی ندارند، دو گروه دیگر تبیین‌ها را می‌توان در مورد نمونه‌های مختلف دولت-ملت‌های شکل‌گرفته در عصر جدید به کار گرفت. مهم‌ترین بینش نهفته در تلقی سوم، نگاه تاریخی آن است که می‌کوشد با اتکا به شواهد تاریخی، در این مورد قضاوت کند که شکل‌گیری مفهوم ملت به‌عنوان یک ایده، در موردی خاص مقوله‌ای مربوط به دوران پیشامدرن است یا اینکه ایده ملت، موضوعی خیالی و ابداع در مناسبات جدید است. آنتونی اسمیت و جان آرمسترانگ به اتکای شواهد بسیار از کشورهای چون ایران، مصر و چین با عنوان «ملت‌های پیش از ملی‌گرایی» نام می‌برند، شواهد تاریخی نیز نشان می‌دهد که بسیاری از واحدهای ملی شکل‌گرفته در دوران جدید، به‌ویژه ملت‌هایی از دل امپراتوری‌های فروپاشیده خلق شدند، در پس خود فرایندی از خلق و ابداع «ایده ملت» اتکای برخی داشته‌ها را تجربه کرده‌اند (Armstrong, 2007: 220-230).

در این وضعیت‌ها بیشتر شاهد آن هستیم که در اثر تحول‌های ساختاری و زایش صورت‌بندی‌ها و گروه‌های نوگرا، طیفی از نخبگان دارای آگاهی سیاسی به ایجاد ایده‌ای از ملت به اتکای برخی بسترها و زمینه‌های قومی و زبانی و دینی پرداخته و از آن به‌عنوان ابزاری در منازعه سیاسی استفاده کرده‌اند. در همان حال، در اینجا در پیش‌رفتن نخبگان یک قوم خاص به خلق مفهوم ملت به‌عنوان واحد وفاداری، وجود «دگر»های قومی و ملی در محیط پیرامونی نیز بسیار مؤثر بوده است. در این میان، موقعیت بحرانی امپراتوری‌های سنتی و فروپاشی آن‌ها در گذرگاه‌های مهم تاریخی، مانند جنگ‌های جهانی، این فرصت را پدید آورده که ایده خلق‌شده در جریان فعالیت فرهنگی، به سرعت بُعدی سیاسی بیابد و به خلق یک واحد ملی منجر شود.

1. Articulation

شکل‌گیری جمهوری آذربایجان در سال ۱۹۱۸، نمونه‌ای ایده‌آل از واحد ملی است که بدون هیچ سابقه و تباری در تاریخ قبل از قرن نوزدهم، به یکباره در جریان مبارزه‌های سیاسی و اجتماعی منتهی به فروپاشی تزارها شکل گرفت. مجموعه‌ای از فعالیت‌های اجتماعی، فرهنگی و هنری به اتکای ایدئولوژی، زمینه اصلی انتخاب نام «آذربایجان» و ایده تأسیس یک واحد ملی برای ترک‌های قفقاز را فراهم آورد که با نام پان‌ترک‌گرایی شناخته شده است. بنابر آنچه گفتیم، در جریان چند دهه منازعه سیاسی، شبکه‌ای از روشنفکران پان‌ترک درگیر در این مناسبات به مفصل‌بندی عناصر مختلف و برساختن هویت ترکی در مقابل هویت‌های دیگر اقدام کردند. در جریان مفصل‌بندی عناصر گفتمانی در متن کشمکش‌های سیاسی است که برخی عناصر هویتی برجسته و در مرکزیت تعریف‌های هویتی قرار می‌گیرند، مانند زبان ترکی، افسانه‌های ترکی و پیوند ترک‌های قفقاز و آناتولی و برخی دیگر به غیر بدل می‌شوند، مانند زبان فارسی، پیوندهای تاریخی قفقاز و ایران و برخی دیگر به حاشیه رانده و بنا بر هدف‌های فوری مسکوت گذارده می‌شوند، مانند عناصر شیعی.

پان‌ترکیسم، نوعی ملی‌گرایی رمانتیک

قرن نوزدهم را قرن ایدئولوژی‌ها خوانده‌اند؛ ایدئولوژی‌هایی که به‌عنوان تلاشی برای سازماندهی دوباره جهان طرح شدند و نقشی مؤثر در رویدادهای این قرن ایفا کردند. در این میان ملی‌گرایی، ایدئولوژی‌ای بود که در نوع‌ها و شکل‌های مختلف خود در قرن نوزدهم و مهم‌تر از آن قرن بیستم موفق شد، ریشه شکل‌گیری حجم شایان توجهی از تلاش‌ها و جنبش‌های سیاسی و اجتماعی باشد. جنبش‌هایی که هدف بیشتر آن‌ها رهایی از کنترل استعماری و ایجاد واحد ملی بر حسب تعریفی از مبانی وحدت‌بخش و ایجادکننده ملت بود (Vincent, 1999: 331-383).

پان‌ترک‌گرایی به‌مثابه یک ایدئولوژی، نوعی ملی‌گرایی است که به‌ویژه در زمان جنگ جهانی اول و نیز در دوران پس از فروپاشی اتحاد شوروی نقش چشمگیری در رویدادهای سیاسی خاورمیانه و آسیای مرکزی و حتی بالکان داشته است. ایدئولوژی‌ای که ریشه‌های شکل‌گیری آن به تحولات اواخر قرن نوزدهم در مناطق مسلمان‌نشین روسیه تزاری باز می‌گردد. بسترهای پان‌ترک‌گرایی به‌عنوان یک حرکت فکری، توسط گروهی از مستشرقان متخصص در زبان و فرهنگ و تاریخ اقوام ترک‌زبان فراهم آمد. افرادی مانند لئون کاهون، آرمینوس وامبری، فن لرکوک و ورا دولوف با مطالعات خود زاویه‌ای را فراهم آوردند که نسل تحصیل‌کردگان جامعه مسلمان روسیه و عثمانی از ناحیه آن گذشته خود را شناخته و گروهی شیفته این تصویر شدند. انگاره‌های رمانتیک مطرح‌شده در مورد سابقه تاریخی ترک‌ها و امپراتوری بزرگ و اسطوره‌های آن‌ها، ابزارهایی را برای روشنفکران ترک‌زبان فراهم می‌آورد

که در واکنش به وضعیت نابسامان مسلمانان روسیه و عثمانی بکوشند تا پایه‌های حرکتی فرهنگی و سیاسی را ایجاد کنند (Ahmad, 2009 (a): 10, Bayat, 2008: 10, Landau, 2009: 22, Vand, 1990: 30).

«جدیدی»ها به‌عنوان نخستین نسل نوگرایان برخاسته از تاتارهای ولگا، اولین آغازکنندگان پان‌ترک‌گرایی به‌شکل ایده‌ای فرهنگی در دهه پایانی قرن نوزدهم بودند (Lasserini, 2009: 80-113, Khaled, 1998: 290). جهت‌گیری آن‌ها ترکیبی از اسلام‌گرایی نواندیشانه و قوم‌گرایی بود. اسماعیل گاسپرینسکی به‌عنوان مهم‌ترین چهره این جریان با نشریه «ترجمان»، اندیشه‌های خود را ترویج می‌کرد (Lando, 2009: 32-36, Bobrovnikof, 2006: 134, 219). روشنفکران تاتار و آذری، نخستین گروهی بودند که پان‌ترک‌گرایی را در قالب ایده‌ای فرهنگی و سپس سیاسی مطرح کردند؛ ولی جایی که پان‌ترک‌گرایی به‌عنوان ایده‌ای دارای پشتوانه سیاسی گسترش یافت، امپراتوری عثمانی بود. در عثمانی بود که مطالعات شرق‌شناسی به سابقه و فرهنگ و تمدن ترکی توجه کرد (Lando, 2009: 65, Vand, 1990: 46, Robinson, 1977: 7-24). در جمع‌بندی می‌توان ویژگی‌های پان‌ترکیسم را به‌عنوان یک ایدئولوژی سیاسی این‌گونه بیان کرد:

۱. باور به وحدت مجموعه اقوام ترک‌زبان از سین‌کیانگ تا قلب اروپا و تأکید بر ضرورت ایجاد وحدت فرهنگی و سپس وحدت سیاسی این مجموعه اقوام در قالب یک حکومت مرکزی یا اتحادیه‌ای از اقوام؛
۲. تأکید بر زبان ترکی به‌عنوان مبنای وحدت و ضرورت اصلاح و پالایش آن و تلاش برای شکل‌دادن به زبان ترکی معیار؛
۳. رویکرد رمانتیک به زبان، تاریخ، فرهنگ و تمدن ترک‌ها و تأکید بر ضرورت احیای آن؛
۴. الحاق‌گری و تلاش برای تجزیه و پیوستن مناطق ترک‌نشین کشورهای همسایه با هدف تحقق توران بزرگ (Landau, 2009: 260-294, Vand, 1990: 64-74, Reza, 2006: 69-118). وقتی این ویژگی‌ها در کنار هم قرار داده می‌شوند، پان‌ترک‌گرایی به نمونه‌ای ایده‌آل از پدیده ملی‌گرایی رمانتیک تبدیل می‌شود که در مقابل ملی‌گرایی دمکراتیک به‌واسطه پایه‌های نژادی و قوم‌گرایانه خود، منبع خشونت سازمان‌یافته علیه هویت‌های دیگر می‌شود.

نوسازی استعماری امپراتوری روسیه، بازی بزرگ و تکوین ایدئولوژی‌های ملی‌گرایانه در قفقاز

شکل‌گیری امپراتوری تزاری روسیه نتیجه عصری است که امروزه به‌عنوان عصر کلاسیک استعمار شناخته می‌شود، دورانی که در آن مجموعه‌ای از دولت‌های قدرتمند اروپایی

سرزمین‌های خارج از محدوده سرزمین اصلی خود را فتح کردند و رابطه‌ای استعماری با این سرزمین‌ها شکل دادند. اگر آمریکای مرکزی و لاتین، منطقه هدف امپراتوری اسپانیا و آفریقا و جنوب آسیا منطقه هدف امپراتوری‌های فرانسه و انگلستان بود؛ تزارها نیز در این روند متوجه مجموعه وسیعی از سرزمین‌های بکر در جنوب خود شدند. فرایند پیوسته‌سازی مناطق جنوبی شامل آسیای مرکزی و قفقاز نتیجه عظمت‌طلبی و ایدئولوژی استعماری تزارها بود که در اواخر قرن هجدهم و قرن بیستم پرورده شد. شکل‌گیری این فرایند پیوسته‌گرایی در زمانه‌ای بود که رقیب‌های استعماری روسیه مانند فرانسه و مهم‌تر از آن انگلستان در حال گسترش نفوذ خود به منطقه خاورمیانه بودند. تصادم این نیروهای استعماری منجر به آنچه شد که در روابط بین‌الملل با عنوان «بازی بزرگ» شناخته شده است. منطق حاکم بر بازی بزرگ قدرت‌های استعماری تأثیر مستقیمی بر سرنوشت کشورهای مستقر در این مناطق در دوره‌های بعدی برجای گذاشت (Altstadt, 1992: 15-26, Foran, 2001: 172). پیوسته‌سازی مناطق آسیای مرکزی و قفقاز و به‌کارگرفتن سیاست‌های نوسازی استعماری، نتیجه اولویت‌های برآمده از بازی بزرگ برای روس‌ها بود (Pethybridge, 1971: 347). از سوی دیگر، در جریان این رقابت، رقیبان روسیه نیز به فرایند تکوین آگاهی ملی ضد امپراتوری در میان ملیت‌های زیر سلطه تزارها یاری رساندند تا از آن‌ها به‌عنوان عاملی برای مقابله با قدرت روس‌ها و تضعیف دامنه مانور آن‌ها استفاده کنند. به این معنا جریان‌های پان‌ترک نتیجه نوسازی استعماری روسیه بودند؛ از سویی هم، قدرت‌های رقیب روسیه برای مقابله با استعمار روسیه در قفقاز از آن‌ها حمایت می‌کردند.

در مورد موضوع نخست باید گفت که پیوسته‌ساختن قفقاز به روسیه در فرایند شکل‌گیری امپراتوری برآمده از ضرورت‌های رقابت در عصری بود که ویژگی آن استعمار و پیوسته‌سازی مناطق ضعیف‌تر به قدرت‌های بزرگ بود. روسیه توانست بخش‌های گسترده و حاصلخیز از خاک ایران، عثمانی و سراسر آسیای مرکزی و قفقاز را پیوسته خاک خود سازد و سلسله ضعیف قاجار در ایران را به‌عنوان پادشاهی تحت حمایت بر تخت قدرت باقی‌گذارد. پیشروی روسیه به سوی جنوب و رویارویی آن با ایران و عثمانی از نظر توسعه‌طلبان روس، پیگیری شرافتمندانه منافع ملی خود در زمینه‌های دفاعی، تجاری و پیشبرد تمدن با وجود مخالفت دولتی عقب‌مانده و بی‌توجه به خیر و صلاح عموم برآورد می‌شد. این رویارویی نشانه آغاز مرحله جدیدی در تکوین امپراتوری روسیه بود (Atkin, 2003: 1). پیوسته‌سازی قفقاز و سیطره روس‌ها به این مناطق به شکل‌گیری فرایندی از نوسازی استعماری در این مناطق منجر شد. نتیجه این نوسازی تحول و دگرگونی در بسیاری از جنبه‌های حیات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی این منطقه بود. بنابر تحلیلی که افرادی مانند ساموئل هانتینگتون و پاتریک مک دانیل از نتیجه‌های نوسازی استعماری ارائه داده‌اند؛ محصول نوسازی این جوامع،

شکل‌گیری نیروهای اجتماعی تازه‌ای است که حامل و صاحب آگاهی نوینی هستند که آن‌ها را برای شکل‌دادن به آگاهی قومی آماده می‌سازد. تکوین آگاهی قومی و شکل‌گیری جنبش‌های قوم‌گرایانه در درون یک امپراتوری چند قومیتی استعماری به‌طور دقیق باید به‌عنوان محصول نوسازی صورت‌گرفته و وضعیت تبعیض‌آلود موجود در شرایط استعماری دانسته شود.

جنبه دیگر ماجرای سلطه بر قفقاز، برانگیختن حساسیت‌های رقیب‌های آن کشور بود. کوشش‌های روسیه برای سلطه بر بالکان و تنگه‌های مهم سفر و داردانل، همچنین تلاش این کشور برای افزایش دامنه سلطه خود در جنوب به‌شکل طبیعی نمی‌توانست مطلوب انگلستان باشد. در دورانی که به‌صورت فزاینده‌ای بر رسالت تاریخی روس‌ها در تلاش برای رهایی برادران کوچک‌تر اسلاو در بالکان از سیطره ترک‌ها و همچنین مسیحیان ارمنی و گرجی از سلطه ایران تأکید و تبلیغ می‌شد؛ انگلستان در پی ایجاد موانعی در این مسیر بود تا مسئله تداوم سلطه انگلستان بر هندوستان به خطر نیفتد.

در چنین سیاستی، پیرو نیروهای رقیب و مخالف تزارها، متحدی طبیعی برای انگلستان به شمار می‌رفتند. پان‌ترک‌گرایی به این ترتیب ایدئولوژی ملی‌گرایانه تلقی می‌شد که می‌تواند طیف وسیعی از قومیت‌های ترک‌زبان و مسلمان امپراتوری تزاری را به جنبش درآورد. بیات معتقد است قدرت‌های بزرگ جهانی در جریان رقابت با روسیه به پان‌ترک‌گرایی توجه داشتند. در پی همین توجه، شرق‌شناسی به‌عنوان جزئی وابسته با سیاست‌های استعماری، دست‌به‌کار ترسیم خطوط و پیشینه هویتی جدیدی زد که قرار بود پایه هویت‌های سیاسی جدید برای ترک‌ها و مسلمانان زیر سلطه تزارها باشد. در این زمینه، به‌طور معمول به نقش خاورشناسانی چون آرمینیوس و امبری، مأمور وزارت امور خارجه بریتانیا، لئون کاهن و سر دنیس راس، نویسنده جزوه «راهنمایی بر تورانیان و پان‌توران‌گرایی» از انتشارات شعبه اطلاعات وزارت در یاداری بریتانیا اشاره می‌شود (Vand, 1990: 13). به گفته بیات، وامبری که آشکارا از استعمار انگلیس در برابر استیلای روسیه بر آسیا دفاع می‌کرد، همه ترک‌ها را از نژاد واحد می‌دانست. وی حتی در سفرهایی به آسیای مرکزی نقشه امپراتوری پان‌ترک را ترسیم کرد. وی که سال‌ها در عثمانی به سر برد و با محافل روشنفکر ملی‌گرای آنجا تماس برقرار کرد، باور داشت پادشاهان عثمانی با برخورداری از دودمان ترک و پیوندهای زبانی و مذهبی و تاریخی ترکان آناتولی، قفقاز، ترکمن، ازبک، قرقیز و تاتار می‌توانند امپراتوری پهناوری از سواحل دریای آدریاتیک تا مرزهای چین پی‌افکنند و با امپراتوری رومانیف به مبارزه برخیزند (Ahmadi, 2010: 356-357).

تلاقی شکل‌گیری گروه‌های برآمده از فرایند نوسازی در قفقاز قرن نوزدهم، تبعیض موجود علیه ترک‌های مسلمان زیر سلطه استعماری و سرانجام شکل‌گیری ایده‌های هویتی جدید که به‌شدت در تأثیر مطالعات شرق‌شناسانه مربوط با سرویس‌های امنیتی و خارجی انگلستان بود،

سبب شکل‌گیری گروهی از روشنفکران پان‌ترک در میان مسلمانان قفقاز شد. آن‌ها به تدریج از جریانی فرهنگی به جریانی سیاسی تبدیل شدند و پایه‌های مبارزه علیه امپراتوری تزاری و شکل‌گیری واحدهای سیاسی در دوران جنگ اول جهانی را پی‌ریزی کردند.

سه نسل روشنفکران مسلمان قفقازی، به سوی خلق «ایده آذربایجان»

برخلاف دیدگاه‌های برخی از پژوهشگران پان‌ترک یا دانشمندان وابسته به مراکز پژوهشی اتحاد شوروی، بیشتر پژوهشگران به اتکای منابع کهن یونانی، لاتین، عربی، فارسی و حتی ترکی بر این نظر اجماع دارند که نام تاریخی مناطق آن سوی ارس، «اران» بوده است و ساکنان مسلمان این منطقه، از نظر فرهنگی و تاریخی با جامعه، فرهنگ و هویت ایرانی پیوستگی عمیق داشته‌اند. حضور و نفوذ زبان و ادب پارسی در منطقه، اسطوره‌ها و آئین‌های ایرانی جاری در میان مردم، هویت دینی مشترک و... از مواردی است که بر پیوستگی این منطقه با دیگر مناطق ایران تأیید می‌کند (Mansouri, 2001: 12, Rasoulzadeh, 2006: 19-68, Reza, 2000: 11-15, Samad, 1999: 13-70, 125-161).

در متن تحول اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی گسترده‌ای که با غلبه روس‌ها بر قفقاز آغاز شد، قفقاز شاهد شکل‌گیری تعدادی از شهرهای بزرگ و طبقات جدیدی بود که هسته مرکزی تحول‌های اجتماعی و فرهنگی بعدی شدند (Bennigsen and Bruxup, 1998: 133, 203, Baddeley, 2003: 19-23). در متن این تحول بزرگ، منطقه شاهد شکل‌گیری گروهی از روشنفکران هویت‌خواه بود که آغازگر تحولی فرهنگی در منطقه شدند که در ادامه به ایده‌ای سیاسی تبدیل شد. در این سیر، سه نسل از روشنفکران در میان مسلمانان منطقه قابل شناسایی هستند که هر یک در این تحول نقشی ایفا می‌کنند:

نسل اول را می‌توان نخبگانی دانست که در سایه نظام آموزشی و دیوان‌سالاری روسی، آموزش دیده و به خدمت آن درآمدند. آن‌ها سخت شیفته فرهنگ و ادب روسیه به‌عنوان نماد نوشدگی در منطقه خود بودند و با فرهنگ و جامعه خود فاصله‌ای انتقادی داشتند. بسیاری میرزا فتحعلی آخوندزاده را نماینده این نسل می‌دانند. آخوندزاده روشنفکری در خدمت دستگاه تزاری روسیه و ستایش‌گر فرهنگ غربی، هم‌زمان با توجه به دوران باستانی ایران بود. او هسته اصلی باور اصلاحی خود را اعتقاد به اصلاح از راه گسترش آموزش عمومی مردم قرار داده بود. وی در جست‌وجوی شیوه ساده‌تری برای آموزش، در عمل راهی را پیمود که در آن اولین پایه‌های یکی از ایده‌های اصلی ملی‌گرایان آذری در مورد ضرورت آموزش به زبان ترکی را طرح کرد (Adamiyat, 1970: 69-100). در کنار آخوندزاده از افرادی چون

عباس آقا باکیخانف، کاظم بیگ، عالم جان بارودی، عبدالقیوم نصیری در این گروه نامبرده شده است (Lasserini, 2009: 290-291).

در مرحله بعدی نسل جدیدی از روشنفکران آذری شکل گرفتند که در مقایسه با نسل پیشین بر هویت بومی منطقه بیشتر تمرکز کردند و زایش پان‌ترک‌گرایی به‌عنوان ایده‌ای فرهنگی نتیجه کار آن‌ها در سال‌های ۱۸۸۰ تا ۱۹۰۵ بود. عملکرد استعماری روسیه، پیگیری سیاست مهاجرت روس‌ها به منطقه، جلوگیری از دستیابی مسلمانان به مقام‌ها از سوی روسیه، به شکل‌گیری واکنشی منجر شد که جهت‌گیری آن را می‌توان نوعی بازگشت به ریشه‌های اسلامی و ترکی خود دانست. بسیاری از روشنفکران نسل دوم آذربایجانی بیشتر در جنبش جدیدی دسته‌بندی می‌شوند. در این زمان شاعران و نویسندگان این منطقه مانند عبدالسلیم‌زاده، کوشیدند تا با تأثیر از ادبیات مدرن، ضمن مدون‌کردن فولکلور محلی ترکی تئاترها و موسیقی‌های عامه‌پسند را بنویسند و اجرا کنند. هدف مشخص این تلاش‌ها، احیای هویتی و نیز آموزش مردم برای زندگی در قالب‌های جدید بود (Rasoulzadeh, 2001: 13-16, Swietochowski, 2002: 38-44).

ویژگی مهم نسل دوم، تلاش برای به‌دست‌آوردن خودآگاهی و فعالیت در قالب فرهنگ و هنری بود که می‌کوشید از راه اصلاح فرهنگی به وضعیت نابسامان جامعه خود پاسخی بدهد. خلق تمایزها و ایده‌های وحدت‌بخش گروهی در لابه‌لای نوشته‌ها، به‌کارگیری گسترده ترکی به‌عنوان زبان نوشتاری، چرخش از روس‌گرایی به عثمانی‌گرایی از ویژگی‌های این نسل است. این گروه تمایز زیادی میان فرهنگ بومی و فرهنگ ایرانی قائل نیست، گاهی احساسات دوستانه به ایران و فرهنگ ایرانی نیز دارند. گرچه نسل دوم روشنفکران برخاسته از میان مسلمانان قفقازی گام بزرگی در مسیر ایجاد «ایده آذربایجان» برداشتند؛ ولی این گروه بیش از آنکه رویکردی معطوف به تأسیس واحدی سیاسی را دنبال کنند، بیشتر بر احیا و پاسداشت هویت فرهنگی قوم خود تمرکز داشتند.

تا قبل از انقلاب ۱۹۰۵، روشنفکران مسلمان بیشتر نگاهی فرهنگی داشتند و بهبود اوضاع از راه تحول فرهنگی را دنبال می‌کردند. انقلاب در روسیه فرصتی را برای اقلیت‌های قومی و مذهبی پدید آورد که بتوانند در بعد سیاسی نیز فعال شوند. به‌دنبال واگشت استبدادی در روسیه، گروه وسیعی از روشنفکران مسلمان قفقازی از جمله فعالان اولین کنگره مسلمانان روسیه، راهی استانبول به‌عنوان محیطی مستعد برای فعالیت شدند. اسماعیل گاسپریسکی، علی‌بیگ حسین‌زاده، احمد آقا اوغلو، یوسف آقچورا، توپچی باشیف، ابراهیم‌اف و محمدامین رسول‌زاده از این افراد بودند. آن‌ها بعد از مهاجرت به استانبول و پیوند با محافل پان‌ترک اوج گرفته در عثمانی، به ایده‌های خود وضوح مشخص‌تری دادند. این مهاجرت و حضور در محافل عثمانی وقتی با انقلاب ۱۹۰۸ عثمانی که درون‌مایه آن تقویت ملی‌گرایی ترکان جوان

در ساخت سیاسی امپراتوری بود، سبب شد تا مسیر تحول فکری از پان‌ترک‌گرایی فرهنگی به پان‌ترک‌گرایی سیاسی با سرعت سپری شود و نسل سوم روشنفکران آذری شکل گیرد. نیروی پیش‌برنده این نسل را می‌توان فرایندهای بزرگ سیاسی عصر چون انقلاب و ضدانقلاب روسیه، انقلاب مشروطه در ایران و عثمانی و به قدرت رسیدن حزب اتحاد و ترقی متشکل از ترک‌های جوان دارای ایدئولوژی پان‌ترکی، جنگ اول جهانی و فروپاشی امپراتوری‌های تزاری و عثمانی و سرانجام طرح و پیگیری ایده «حق تعیین سرنوشت ملت‌ها» توسط ویلسون، رئیس جمهور آمریکا، در گفت‌وگوهای صلح ورسای دانست.

در حالی که عبدالحمید دوم توجهی به ترک‌گرایی نداشت، ترکان جوان به‌صورتی جدی به ملی‌گرایی توجه داشتند، هر چند حفظ امپراتوری چند قومی برای آن‌ها محدودیت‌های جدی ایجاد می‌کرد (Ahmad, 2009 (b): 87-88, Landau, 2009: 15-16). با وارد شدن روشنفکران پان‌ترک اهل آسیای مرکزی، تاتار و مهم‌تر از همه روشنفکران قفقازی به عثمانی و وجود زمینه‌های سیاسی و اجتماعی مناسب، در سال‌های ۱۹۰۸ تا ۱۹۱۴ پان‌ترک‌گرایی در عثمانی دورانی از شکوفایی را تجربه کرد (Bennigsen and Bruxup, 1991: 154-159, Entekhabi, 1993: 68-90, Hanioglu, 2006: 3-18).

محفل پان‌ترکی «ترک اوجاچی» در سال ۱۹۱۲ در استانبول تشکیل شد که هدف آن کار برای آموزش ملی مردم ترک و افزایش سطح روشنفکری، اجتماعی و اقتصادی آن برای به کمال رساندن زبان و نژاد ترکی بود. ترک اوجاچی چنان قدرتی در این دوران یافت که بیشتر وزرا از میان آن انتخاب می‌شدند. «مجمع سالونیک» نیز که از محافل قدرتمند این دوره بود رویکردی به‌شکل کامل نژادی، مبنی بر پاکسازی امپراتوری از عناصر ناپاک و بازیافتن خلوص نژادی و زبانی داشت. نظریه‌پرداز مشهور این مجمع ضیاء گوگ آلب بود که در صورت‌بندی پان‌ترک‌گرایی و تعریف جنبه‌ها و ویژگی‌های هویت ترکی نوین نقشی اساسی داشت (Gökalp, 1972: 142-153, Parla, 1985: 25-49). در پیوند با چنین محافل و رویکردهایی بود که روشنفکران آذری نسل سوم در عمل رویکرد فرهنگی خود را به رویکردی سیاسی تبدیل کردند. گاسپرینسکی به حزب اتحادیه و ترقی عثمانی پیوسته بود و بعد سیاسی جهت‌گیری ترک‌گرایانه خود را تقویت کرد. نتیجه آن، طرح ایده شکل دادن به اتحادیه‌ای از همه ترک‌زبانان بود. علی حسین‌زاده، روشنفکری آذری که با انتشار نشریه فیوضات ایده‌های پان‌ترکی را در قفقاز ترویج می‌داد از سال ۱۸۹۹ با محافل عثمانی ارتباط داشت و معتقد به تحقق وحدت جهان ترک از راه گسترش و عمومیت یافتن زبان ترکی استانبولی بود. رویکرد اساسی وی در مورد هویت ترک تأکیدی هم‌زمان بر سه عنصر ترک‌گرایی، اسلام‌گرایی و نوسازی بدون عرفی‌گری بود. حسین‌زاده در همان حال از روشنفکرانی بود که جهت‌گیری مشخصی علیه فرهنگ ایرانی داشت. او نقش مهمی در گسترش این ایده داشت که فرهنگ

ایرانی، فرهنگی تحمیلی و بیگانه به مانند فرهنگ روسی در قفقاز است (Swietochowski, 2002: 71, Vand, 1990: 59-86).

یوسف آقچورا، بنیان‌گذار نشریه پان‌ترکی «تورک یوردو» (استانبول ۱۹۱۲)، به‌عنوان یک روشنفکر آذری، نظریه‌پردازی بود که گام مهمی در سیاسی‌کردن ایده فرهنگی پان‌ترکیسم برداشت. او در مقاله مهمی به نام «اوچ طرز سیاست» یا «سه شیوه سیاست» معتقد بود که پان‌ترکیسم تنها ایدئولوژی‌ای است که می‌تواند به‌عنوان ایدئولوژی وحدت‌بخش امپراتوری تلقی شود (Landau, 2007: 39, Vand, 1990: 49-51, Bayat, 2008: 14-17). همپای این تحول به‌سوی خلق «ملت واحد ترک» است که از یک‌سو شاهد تلاشی آگاهانه برای تعریف هویت ایرانی و زبان فارسی به‌عنوان یک «غیر» هستیم، از سوی دیگر به‌واسطه تمرکز بر هویت مشترک ترک‌ها، در عمل هویت مذهبی متمایز آذری‌های شیعی با دیگر ترک‌های سنی مذهبی به حاشیه رانده می‌شود. این جهت‌گیری دشمنی‌آلود علیه فرهنگ ایرانی و زبان فارسی و تعریف آن به‌عنوان غیر، و به حاشیه رانده شدن عنصر شیعی در هویت مردم مسلمان قفقاز تنها در سایه تأثیر ایدئولوژی پان‌ترک‌ها و فعالان سیاسی امپراتوری عثمانی تحلیل‌پذیر است. فرایند یادشده را می‌توان نمونه‌ای قاطع برای کسانی دانست که معتقدند هویت‌های جدید مسائلی برساخته ذیل هدف‌های سیاسی هستند (Swietochowski, 2002: 81, Zenkovsky, 1967: 99).

گسترش، عمومی‌سازی «ایده آذربایجان» و سازماندهی سیاسی درباره آن

بنابر روندی که در بالا آورده شد، ایده‌های پان‌ترکی از راه ایجاد مدرسه‌ها، تشکله‌ها و انجمن‌های فرهنگی و سیاسی، فعالیت‌های فرهنگی و هنری و به‌ویژه روزنامه‌های جدید در میان طیف گسترده‌تری از مردم قفقاز گسترش می‌یافت. رسول‌زاده معتقد است که در فاصله سال‌های ۱۹۰۵ تا انقلاب اکتبر، ترک‌های مسلمان قفقاز، از توده‌ای بی‌شکل به طیفی دارای ایده و سازماندهی تبدیل شدند: «یک فاصله اندک ده ساله، ترک‌های آذربایجان را به‌شکل جامعه‌ای در آورده بود که صاحب مطبوعات متعدد، نهادهای مختلف، محافل سیاسی، انجمن‌های مخفی، روشنفکران آگاه به مسائل زمان و مکان و ادراک و شعور بودند» (Rasoulzadeh, 2001: 31).

همگام با شدت‌یافتن فعالیت مخالفان تزاری، برخی تشکیلات سیاسی نیز از سوی مسلمانان قفقاز تشکیل شدند که از نظر جهت‌گیری بین سوسیال دموکراسی، پان‌ترک‌گرایی و پان‌اسلام‌گرایی در نوسان بودند. در کنار حزب همت با جهت‌گیری مشخص سوسیالیستی و بعدها بلشویکی و برخی تشکلهای اسلامی، دو نهاد با جهت‌گیری ملی، به‌نوعی بازتاب‌دهنده

حرکت روشنفکران ملی‌گرای آذری از خواست‌های فرهنگی به‌سوی ایده سیاسی خودمختاری و استقلال بودند. مهم‌ترین این گروه‌ها، حزب مساوات بود که ریشه‌های شکل‌گیری آن به سال‌های ۱۹۰۸ و ۱۹۰۹ و جنگ‌های بالکان میان روسیه و اقوام غیرمسلمان منطقه با عثمانی باز می‌گشت و تلاش می‌کرد توسط ارگان خود یعنی روزنامه ارشاد، افکار مسلمانان قفقاز را به‌سود عثمانی تهییج کند (Reza, 2006: 220). تشکل دیگری که نتیجه تقویت ایده ملی‌گرایی ترک در قفقاز است در سال ۱۹۱۷ با عنوان «مرکزیت‌نداشتن فرقه سی» یا «حزب تمرکززدادطلب ترک‌ها» توسط یوسف بیگ (داماد گاسپرینسکی) در گنجه تشکیل شد. این دو تشکل در عمل در جریان تحولات بعدی در کنار هم قرار گرفتند و «تورک مرکزیت‌نداشتن مساوات فرقه سی» را تشکیل دادند که از حامیان اصلی ایده خودمختاری بود و روزنامه‌ای با نام «استقلال» منتشر می‌کردند (Rasoulzadeh, 2001: 35, Reza, 2006: 220-221).

با نگاهی به تحول صورت‌گرفته در فاصله تشکیل اولین کنگره مسلمانان قفقاز در سال ۱۹۰۵ تا نشست سیاسی مسلمانان قفقاز در سال ۱۹۱۷ می‌توان فرایند تبدیل شدن پان‌ترک‌گرایی از ایده‌ای فرهنگی به ایده‌ای سیاسی را نشان داد. در نشست سال ۱۹۰۵ خواسته‌ها درباره تأسیس مدرسه‌های مدرن و تدریس زبان ترکی، انتخاب مقام‌های مذهبی توسط خود مردم، تشکیل نهادهای خیریه مسلمانان، رفع تبعیض و موانع قانونی برای مشارکت مسلمانان در انتخابات شهرداری‌ها و دوما، رعایت حقوق شهروندی مطرح می‌شد؛ در حالی که در سال‌های بعدی در متن منازعات سیاسی داخلی و منطقه‌ای جهت‌گیری سیاسی پان‌ترک‌ها تقویت شد. این روند در پیوندی آشکار با تحولات و منازعات سیاسی این دوران قرار داشت (Rasoulzadeh, 2001: 26-27, Ahmad, 2009 (a): 19). بروز عینی تحول فکری روشنفکران آذری را می‌توان در خواسته‌های آن‌ها در اولین نشست سیاسی مسلمانان قفقازی در ۱۵ آوریل ۱۹۱۷ با عنوان «قورولتای مسلمانان قفقاز» در باکو دید که با هدف بحث پیرامون نظام سیاسی مطلوب آینده تشکیل شده بود.

در این مرحله، همچنان درهم‌آمیختگی و درهم‌تنیدگی میان هدف‌های پان‌ترک‌ها و اسلام‌گرایان مشاهده می‌شود؛ ولی رسول‌زاده از جدال شدید پان‌ترک‌ها، به‌عنوان حامیان اصل فدراسیون و خودمختاری مسلمانان قفقاز و اسلام‌گرایان و سوسیالیست‌ها سخن می‌گوید که خواهان «جمهوری خلق» و حل مسئله ملیت در قالب خودمختاری فرهنگی بودند و خودمختاری سیاسی را برنمی‌تافتند (Rasoulzadeh, 2001: 34). حزب مساوات به‌صورت جدی عنوان کرد که دین نمی‌تواند مبنای ملت باشد؛ در حالی که زبان می‌تواند محور ملت باشد. به‌دنبال آن در مه ۱۹۱۷ و در «قورولتای عمومی مسلمانان روسیه» در مسکو تشکیل شد. به پیشنهاد رسول‌زاده خواست «تأسیس جمهوری متحد خلق بر اساس خودمختاری سیاسی و فرهنگی در روسیه» به تصویب حاضران رسید که در حقیقت پیروزی ایده پان‌ترکی حزب

مساوات با هدف ایجاد وحدت میان ترک‌ها بود (Swietochowski, 2002: 105-109, Ahmad,) (2009 (a): 20).

فروپاشی امپراتوری‌های تزاری و عثمانی و تأثیر آن بر تحقق «ایده آذربایجان»

آنچه بیش از هر چیزی بر فرایند عینیت‌یابی «ایده آذربایجان» به‌عنوان واقعیتی سیاسی تأثیر اساسی گذاشت و برای نخبگان قفقازی فرصتی به وجود آورد تا در پی تأسیس جمهوری مستقل خود برآیند، رویدادهای مربوط به فروپاشی دو امپراتوری تزاری و عثمانی و پیدایش ساختارهای نوین در ملیت‌های در کنترل این دو امپراتوری بود. فروپاشی امپراتوری عثمانی در حالی صورت گرفت که در اثر انقلاب ۱۹۰۸، حزب اتحاد و ترقی به قدرت رسید و ترک‌های جوان سررشته‌امور را در دست داشتند. ورود در جنگ اول جهانی و شکست سنگین در آن، سبب افول قدرت امپراتوری و تقویت موج استقلال‌خواهی در کشورهای عربی شد و این به معنای شکست ایدئولوژی پان‌اسلامی بود. هرچه پان‌اسلامیسم تضعیف شد، بر قوت پان‌ترک‌گرایی به‌عنوان ایدئولوژی محوری ترکان جوان افزوده شد (Entekhabi, 1993, 90-101, Landau, 2007: 17).

اما تحول مهم‌تر در مسکو اتفاق افتاد، جایی که با سقوط رومانف‌ها و فروپاشی قدرت در امپراتوری، زمینه‌های مهمی در مناطق پیرامونی و در نزد اقوام مختلف تشکیل‌دهنده امپراتوری برای پیگیری سیاست ملی‌گرایانه فراهم آورد. خلاً قدرت در قفقاز، ضمن اینکه طمع عثمانی را به منطقه افزایش داد، گرجی‌ها، ارمنی‌ها و ترک‌ها را در مسیری قرار داد که انتهای آن اعلام استقلال و تأسیس واحدهای ملی بود. آنچه این روند را تشدید می‌کرد، تأکید روشن بلشویک‌ها بر طرح و ترویج ایده «حق مطلق ملت‌ها برای تعیین سرنوشت» به‌عنوان اصلی مارکسیستی بود که در عمل ملیت‌ها را تشویق می‌کرد، به‌سوی شکل‌دادن واحد ملی خود پیش روند (Levy, 1990: 152-154, Kolakowski, 2008: 431-434).

تلاش‌های سیاسی پس از انقلاب و تأسیس جمهوری آذربایجان

پس از فروپاشی امپراتوری در حالی که جنگ قدرت در مسکو در جریان تشکیل مجلس مؤسسان در جریان بود، در مناطق مختلف زیر سلطه تزارها، فعالان سیاسی محلی برای پرکردن خلاً موجود شروع به فعالیت کردند. وضعیت قفقاز بسیار پیچیده بود؛ زیرا به‌دلیل بافت کارگری قوی در مناطق نفت‌خیز، کمونیست‌ها موقعیتی نیرومند داشتند؛ همچنین به‌دلیل‌های مختلف تاریخی و نیز صف‌کشی اقوام موجود، منطقه شاهد سابقه کشاکش قومی نیرومندی در میان گرجی‌ها، ارمنی‌ها و مسلمانان ترک‌زبان بود. علاوه بر این، به‌دلیل موقعیت راهبردی و

ذخایر نفتی، قدرت‌های خارج از منطقه نیز به منطقه توجهی ویژه داشتند. علاوه بر عثمانی که منطقه را حوزه اصلی سیاست پیوسته جدید قرار داده بود، انگلستان نیز که به فرماندهی ژنرال دسترویل در شمال ایران نیروهایی را مستقر کرده بود به تحول‌های منطقه توجه کاملی داشت. در همین حال، منطقه قفقاز یکی از حوزه‌های اصلی فعالیت روس‌های سفید به فرماندهی ژنرال دنیکن بود که مورد حمایت انگلستان قرار داشتند. حضور روس‌های سفید و انگلستان در قفقاز دلیل کافی برای توجه حاکمان جدید مسکو به منطقه بود. در این میان، اقوام گرجی، ارمنی و ترک نیز می‌کوشیدند تا ضمن استقلال، موقعیت خود را با قرارگرفتن در یک نیروی ذی‌نفع در منطقه تثبیت کنند. ارمنی‌ها به دلیل‌های دینی و زبانی و نیز تجربه کشتارهای هم‌کیشان خود توسط ترک‌ها، در عمل با مسکو در ارتباط بودند. در مقابل آن‌ها، مسلمانان در پیوند با عثمانی بودند. گرجی‌ها هویت مستقل‌تری داشتند و در مقابل تضاد ترک و ارمنی، موقعیتی میانی داشتند. در این زمان، سه قوم اصلی ساکن قفقاز با ایجاد یک ساختار سیاسی موقتی با عنوان «کمیساریای ماورای قفقاز» در تغلیس، کوشیدند تا نظمی نوین را در منطقه به وجود آورند که با توجه به اختلاف‌ها از پیش محکوم به شکست بود (Kamali, 1997:47-64, Afanasyan, 1991).

در این وضعیت در میان مسلمانان قفقاز، سه نیروی سیاسی مهم حضور داشتند: سوسیالیست‌ها به رهبری حزب همت که جهت‌گیری بلشویکی داشت و مخالف ایده خودمختاری و خواسته‌ای ملی‌گرایانه بود. نفوذ اصلی این گروه در باکو بود؛ گروه دوم، ملی‌گرایان در تأثیر پان‌ترکیسم بودند که محوریت آن با حزب مساوات بود؛ گروه سوم نیز پان‌اسلام‌گرایی بودند که با شعار «روسیادا مسلمانلیق اتحاد» فعالیت می‌کردند و برنامه‌ای درباره پان‌اسلام‌گرایی و اجرای شریعت را دنبال می‌کردند. بلشویک‌ها که مخالف مسیر در حال رخ‌دادن بودند با حزب دانشناک ارمنی متحد شدند و درگیری‌های خونینی را با ترک‌های مسلمان شکل دادند که کمیساریای آن‌سوی قفقاز ناتوان از کنترل آن بود (Croissant, 1998: 40-45, 1-8, 13-17, Kolakowski, 2008: 40-45). در موقعیتی که عثمانی بخش‌هایی از خاک قفقاز را اشغال کرده بود و گرجی‌ها و ارمنی‌ها خواهان اعلان جنگ علیه آن بودند، ارمنی‌ها مسلمانان را به اقدام علیه وحدت قفقاز متهم کردند و با آن‌ها درگیر شدند. با آشکارشدن ناکارآمدی ایده وحدت قفقاز، در ۲۶ مه ۱۹۱۸ گرجستان اعلام استقلال کرد که به معنای پایان عمر کمیساریا و تشکیل دولت‌های مستقل گرجستان، ارمنستان و آذربایجان بود (Coene, 2010: 131-134, Bayat, 2001: 17-65).

در میان مسلمانان قفقازی نیز گرایش به استقلال در حال اوج‌گیری بود. حرکت در چنین مسیری به شکل مشخصی در تأثیر تحول‌های درونی قفقاز و اوج‌گیری ملی‌گرایی آذری به موازات ملی‌گرایی ارمنی و گرجی بود. اما عامل تقویت‌کننده این فرایند، عثمانی و

پان‌ترک‌گرایی تندروی مسلط در این کشور بود. شکست عثمانی از روسیه، ترک‌های جوان را به سرمایه‌گذاری بیشتر بر روی تجزیه قفقاز سوق داده بود. در همین زمینه، ترک‌های جوان پان‌ترکی معروف، روشنی بیگ را برای کمک به ملی‌گرایان قفقاز به باکو فرستادند. ترکان جوان می‌کوشیدند تا با تقویت گرایش استقلال در مسلمانان قفقازی زمینه را برای جدایی این منطقه از روسیه و پیوستن آن به عثمانی فراهم کنند. روی دیگر این تلاش، جداکردن این منطقه از دایره نفوذ ایران و زمینه‌سازی برای پیگیری سیاست‌های پیوسته‌گرایانه در مورد منطقه آذربایجان ایران بود.

وقتی در ۲۸ مه شورای ملی مسلمانان قفقاز در گنجه، اعلام استقلال و تشکیل «جمهوری آذربایجان» کرد؛ بسیاری از گزینش چنین نامی تعجب کردند. شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد این نام به پیشنهاد عثمانی‌ها گذاشته شد؛ زیرا آن‌ها در پی پیوسته‌سازی آذربایجان و اران به خاک خود بودند و گذاردن این نام را ابزاری برای تحقق این پیوسته‌سازی می‌دانستند. به این معنا که ابتدا آذربایجان ایران به حکومت جمهوری آذربایجان ملحق و سپس این دو وارد مجموعه‌ای در کنترل عثمانی شدند. الحاق‌گرایی در راستای تحقق وحدت جهان ترک از ارکان اساسی پان‌ترکیسم محافلی چون ترک اوچاقی و نیز ترکان جوان بود. آن‌ها امیدوار بودند تا با ایجاد پیوندهایی با ملی‌گرایی مسلمانان قفقاز آن را در مسیر مطلوب خود جهت دهند. حضور افرادی چون روشنی بیگ و نیز برخی از چهره‌های عثمانی‌گرا در میان فعالان منطقه به این گرایش اجازه داد تا جریان شکل‌گرفته را در مسیری پیش ببرند که مطلوب عثمانی‌ها بود. گزینش نام آذربایجان برای این منطقه در همین زمینه باید تحلیل شود. رضا از قول ایران‌شناس بزرگ روس، ولادیمیر بارتولد نقل می‌کند که به همین دلیل حتی بعد از سقوط دولت مستقل، روس‌ها با هدف‌های سیاسی و زمینه‌سازی برای پیوسته‌سازی آذربایجان ایران به خاک خود، نام آذربایجان را حفظ کردند (Reza, 2006: 222-224).

اولین دولت به ریاست فتحعلی‌خان خوینسکی تشکیل شد که نتیجه ائتلافی میان نیروهای نقش‌آفرین بود (Altstat, 2009: 14, Bayat, 2001: 65-83). در این زمان باکو در کنترل بلشویک‌ها و متحدان دانشناک آن‌ها بود. با افتادن باکو به دست حکومت ملی در ۱۸ سپتامبر ۱۹۱۸ که با حمایت انگلستان صورت گرفت، ایده آذربایجان نمود عینی یافت. در این میان گرچه سران حکومت آذربایجان بر استقلال ملی خود تأکید می‌کردند؛ عثمانی‌ها با واردکردن «سپاه اسلام» به فرماندهی پان‌ترکیست معروف، نوری پاشا، به آذربایجان و دخالت در همه امور، پیگیر سیاست پیوسته‌سازی آذربایجان به خاک خود بود (Reza, 2006: 221). این در حالی بود که گرایش به عثمانی در میان ملی‌گرایان منطقه در حال رشد بود. محمدمین رسول‌زاده بعدها در کتاب خود با عنوان «ملیت و بلشویسم» فرایند دورشدن از مسکو و گرایش به سوی عثمانی را تشریح کرد (Rasoulzadeh, 2010). در راستای چنین گرایشی وی

در جایی «ترکیه نوین» را «نقطه امید اقوام ترک» و «پرچمدار پیروزی با شکوه آرمان ملی» و جمهوری آذربایجان را یک «ترکیه کوچک» می‌داند (Rasoulzadeh, 2001: 5-6).

این دوران را «اوج آمال پان‌ترک‌گرایی» و نزدیک‌ترین زمان به آرزوی اتحاد ترک‌ها ذیل اقتدار استانبول دانسته‌اند (Ahmad, 2009 (a): 20). با تسلیم شدن بلغارستان و امضای پیمان مدوروس در ۱۹ اکتبر ۱۹۱۸ میان متفقین و عثمانی، این کشور موظف شد همه نیروهای خود را از قفقاز خارج کند و جا را برای انگلستان در منطقه باز کند. گرچه حکومت باکو روابط خود را با انگلستان بهبود بخشید؛ ولی موضوع آن بود که پارلمان انگلستان بر خروج ارتش بریتانیا از مناطقی چون قفقاز و ایران تأکید داشت و این به معنای رهاکردن دولت‌های تازه تأسیس قفقاز در مقابل بلشویک‌ها بود. سرانجام در اوت ۱۹۱۹ انگلستان نیروهای خود را از قفقاز خارج کرد و دولت آذربایجان در مقابل بلشویک‌ها تنها ماند. این دقیقاً زمانی بود که پس از شور و حال آرمان‌گرایانه اولیه مبنی بر شعار حق تعیین سرنوشت ملیت‌ها، رفته‌رفته گرایش در مسکو در حال تقویت بود که استالین در رأس آن بود و خواستار برخورد سنگین و سرکوب خواسته‌های ملی‌گرایانه بود (Conquest, 1997: 147-148, Kolakowski, 2008: 448-449, D'Encausse, 1987: 17).

به‌دنبال خواسته عثمانی برای استفاده از کمک حکومت کمونیستی و نیز همراهی برخی محافل پان‌اسلامی که خوش‌بینی زیادی به کمونیست‌ها در مورد کمک به جهان اسلام داشتند و نیز اختلاف‌های داخلی دولت آذربایجان، ارتش سرخ در اواخر آوریل ۱۹۲۰ وارد آذربایجان شد و در ۲۷ آوریل حکومت از پان‌ترک‌ها به حزب کمونیست آذربایجان منتقل شد. البته قرار شد تا استقلال و تمامیت ارضی آذربایجان حفظ شود. این به معنای پایان حکومت آذربایجان بود. کمونیست‌ها با متهم کردن حزب مساوات به وابستگی به انگلستان از نجات آذربایجان سخن گفتند و تلاش در راستای «ریشه‌کنی ملی‌گرایی تا ابد» به صورت برنامه‌ریزی شده تحقق یافت. عاملان تشکیل جمهوری آذربایجان دستگیر، تیرباران یا در بهترین حالت به ترکیه، ایران و اروپا گریختند و ماجرای حکومت جمهوری آذربایجان به پایان رسید (Bayat, 2001: 277-285, Swietochowski, 2002: 83-99, Avtorkhanov, 1992: 123-133).

نتیجه

در میان مؤلفه‌هایی که بر شکل‌گیری جمهوری آذربایجان پس از انقلاب تأثیر گذاشتند؛ پان‌ترک‌گرایی به‌عنوان ایدئولوژی سیاسی نقشی ویژه دارد؛ چراکه در سایه آن بود که ایده شکل‌گیری واحد سیاسی قوام گرفت و مجموعه‌ای از نیروهای سیاسی و نیز یک قدرت خارجی برای تحقق آن کوشیدند. ایدئولوژی‌ها در خلأ شکل نمی‌گیرند و در ارتباطی پایدار با

محیط خود و ضرورت‌های کنش سیاسی قرار دارند. این حکم در مورد پان‌ترک‌گرایی به صورت مشخصی درست است. ایدئولوژی‌ای که ابتدا در میان روشنفکران جامعه مسلمان زیر سلطه نظام تزاری شکل گرفت، به دلیل زمینه‌های مناسب در قفقاز و آسیای مرکزی و سرانجام عثمانی پذیرفته شد و گسترش یافت. از ایده‌ای فرهنگی به ایده‌ای سیاسی تبدیل شد که می‌کوشید هدف خاصی مبنی بر وحدت ترک‌زبانان جهان را تحقق بخشد. صورت‌بندی خاص این ایدئولوژی به صورت مشخصی نتیجه منازعات سیاسی دوران تکوین و گسترش آن بوده است و ابعاد سلبی و ایجابی آن باید در ارتباط با منازعه قدرت آن دوره و پیوندهای سیاسی طراحان این ایدئولوژی درک شود.

در ذیل این جهت‌گیری عام، پان‌ترک‌گرایی در هر منطقه ویژگی‌های خاص خود را نیز داشت. پان‌ترک‌گرایی آذربایجانی که نقشی اساسی در پدیده پان‌ترک‌گرایی دارد، در دوره‌ای هفتادساله توسط سه نسل از روشنفکرانی طرح و تدوین شد که بر مبنای تحول‌های اقتصادی و اجتماعی پس از سلطه تزارها شکل گرفته بودند.

تحول این سه نسل در حقیقت تحول ایده پان‌ترکی از یک حس مبهم، به سوی ایده‌ای در مورد احیای فرهنگی و زبانی و سرانجام ایده‌ای سیاسی است. در این فرایند شاهدیم که روشنفکران برخاسته از میان مسلمانان قفقازی با مراجعه به زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی خود و غیریت‌سازی در مورد فرهنگ‌های بیگانه، «ایده آذربایجان» را به عنوان واحدی مستقر شکل دهند. در میان فروپاشی امپراتوری تزاری و عثمانی، خلأ شکل گرفته در قفقاز، درگیری‌های قومی در منطقه و سرانجام تمایل حاکمان ملی‌گرای عثمانی برای پیوند قفقاز به خاک خود، زمینه شکل‌گیری جمهوری آذربایجان فراهم می‌شود و «ایده آذربایجان» تحقق می‌یابد. ولی شکست عثمانی و ناتوانی نیروهای مقابل بلشویک‌ها و اختلاف‌های داخلی سرانجام سبب می‌شود تا دولت این جمهوری «مستعجل» باشد.

References

A) Persian

1. Adamiyat, Fereydoon (1970), **The Thoughts of Mirza Fath Ali Akhondzadeh**, Tehran: Khwarazmi.
2. Afanasyan, Serge (1991), **l'Azerbaidjan et la Georgie: de l'indépendance a l'instauration du Pouvoir Sovietique, 1917-1923**, Translated by Abdolreza Houshang Mahdavi, Tehran: Moein.
3. Ahmad, Firouz (a) (2009), "Pan Turanism", in: **The Encyclopedia of the New World Islam**, Vol. 2, Edited by John Esposito, Translated by Hassan Taremi and Mohammad Dashti, Tehran: Nashre Ketabe Marja.

4. Ahmad, Firouz (b) (2009), "Young Turks", in: **The Encyclopedia of the New World Islam**, Vol. 2, Edited by John Esposito, Translated by Hassan Taremi and Mohammad Dashti, Tehran: Nashre Ketabe Marja.
5. Ahmadi, Hamid (2010), **Ethnicity and Ethnicism in Iran: Myth and Reality**, Tehran: Ney.
6. Altstadt, Audrey (2009), "Azerbaijan", in: **The Encyclopedia of the New World of Islam**, Vol. 1, Edited by John Esposito, Translated by Hassan Taremi and Mohammad Dashti, Tehran: Nashre Ketabe Marja.
7. Armstrong, John (2007), "Nations before Nationalism", in: John Hutchinson and Anthony Smith (eds.), **Nationalism**, Translated by Ali Morshedizad and Mostafa Younesi, Tehran: Research Institute of Strategic Studies.
8. Atkin, Muriel (2003), **Russia and Iran, 1780-1828**, Translated by Mohsen Khadem, Tehran: Center of University Press.
9. Avtorkhanov, Abdurakhman (1992), **Empire of the Kremlin**, Tehran: Amozesh-e-Enghelab Eslami.
10. Bayat, Kaveh (2001), **A Storm over the Caucasus: a Look at the Regional Relations of Iran and the Republics of Azerbaijan, Armenia and Georgia in the First Period of Independence 1917-1921**, Tehran: Document Center and the History of Diplomacy.
11. Bayat, Kaveh (2008), **Pan Turkism and Iran**, Tehran: Shiraze.
12. Bennigsen, Alexander and Mary Bruxup (1991), **Soviet Muslims: Past, Present and Future**, Translated by Kaveh Bayat, Tehran: Islamic Culture.
13. Bennigsen, Alexander and Mary Bruxup (1998), "Russia and the North Caucasus", in: **Two Centuries of Caucasian Muslim Struggle**, Translated by Seyyed Gholamreza Tahami, Tehran: Islamic Revolution Document Center Publications.
14. Castells, Manuel (2006), **The Rise of Network Society**, Vol. 2, Translated by Hasan Chavushian, Tehran: Tarh-e Now.
15. Conquest, Robert (1997), **Stalin: the Last Documents after the Collapse**, Translated by Mahdi Semsar, Tehran: Naghsh-e Jahan.
16. D'Encausse, Hélène Carrère (1987), **L' Empire Éclaté**, Translated by Abbas Agahi, Mashhad: Astan Quds Razavi.
17. Entekhabi, Nader (1993), "From Ottomanism to Turanianism", **Negah-e Now**, No. 16, October and November, pp. 68-101.
18. Foran, John (2001), **Fragile Resistance: Social Transformation in Iran from 1500 to the Revolution**, Translated by Ahmed Tadin, Tehran: Resa.
19. Gökalp, Ziya (1972), **Turkish Nationalism and Western Civilization**, Translated by Fereydoon Bazargan, Tehran: Institute of Regional Cultural.
20. Hobsbawm, Eric (2004), **Nation and Nationalism (Program, Myth and Reality)**, Translated by Ali Bash, Mashhad: Mehr Damoon.

21. Kamali, Habibollah (1997), **British Colonization in Transcaucasia (1918-1921)**, Based on British Foreign Ministry Classified information, Tehran: Center of Publications of Ministry of Foreign Affairs.
22. Kolakowski, Lezek (2008), **Main Currents of Marxism its Rise, Growth, and Dissolution**, Vol. 3, Translated by Abbas Milani, Tehran: Agah.
23. Landau, Jacob (2007), **Pan-Turkism: from Irredentism to Cooperation**, Translated by Hamid Ahmadi, Tehran: Ney.
24. Landau, Jacob (2009), "Pan-Islam", in: **The Encyclopedia of the New World of Islam**, Vol. 2, Edited by John Esposito, Translated by Hassan Taremi and Mohammad Dashti, Tehran: Reference Book Publications.
25. Lasserini, Edward J. (2009), "Jadidism", in: **The Encyclopedia of the New World Islam**, Vol. 2, Edited by John Esposito, Translated by Hassan Taremi and Mohammad Dashti, Tehran: Reference Book Publications.
26. Levy, Michael (1990), "Marxists and the National Question", Translated by Khashayar Deyimi, **Negah-e Now**, No. 4, pp. 130-157
27. Mansouri, Firouz (2000), **Studies on the History, Language and Culture of Azerbaijan**, Tehran: Institute for Iranian Contemporary Historical Studies.
28. Ozkirimli, Umut (2004), **Theories of Nationalism**, Translated by Mohammad Ali Ghasemi, Tehran: Institute of National Studies Publication.
29. Rasoulzadeh, Mohammad Amin (2001), **Azerbaijan Republic: Characteristics, Formation and Contemporary State**, Translated by Taghi Salamzadeh, Tehran: Shiraze.
30. Rasoulzadeh, Mohammad Amin (2010), **Nationality and Bolshevism**, Tehran: Shiraze.
31. Reza, Enayatollah (2006), **Azerbaijan and Aran**, Tehran: Hezare.
32. Robinson, Richard (1977), **The First Turkish Republic: a Case Study in National Development**, Tehran: Bookstore Publications.
33. Samad, Vali (1999), **Ferdowsi and Shahnameh in the Caucasus**, Translated by Hasan Chavushian, Tehran: Carang.
34. Swietochowski, Tadeuse (2002), **Russian Azarbaijan (1905-1920): the Shaping of National Identity in a Muslim Community**, Translated by Kazem Firouzmand, Tehran: Shadgan.
35. Vand, Zare (1990), **The Myth of The Pan-Turanism (United and Independent Turania: Aims and Designs of the Turks)**, Translated by Mohammad Reza Zargar, Tehran: Benesh and Parven.
36. Vincent, Andrew (1999), **Modern Political Ideologies**, Translated by Morteza Saghebfar, Tehran: Ghoghnoos.

B) English

1. Altstadt, Audrey (1992), **The Azerbaijani Turks: Power and Identity under Russian Rule**, Leland Stanford Junior University.
2. Anderson, Benedict (2006), **Imagined Communities: Reflections on the Origin and Spread of Nationalism**, London: Verso.
3. Baddeley, John Frederick (2003), **The Russian Conquest of the Caucasus**, London: Routledge.
4. Bobrovnikov, V. (2006), "Islam in Russian Empire", in: **The Cambridge History of Russia**, Vol. II: Imperial Russia 1689-1917, Edited by Dominic Lieven, London: Cambridge University Press.
5. Coene, Frederik (2010), **The Caucasus: an Introduction**, London: Routledge.
6. Croissant, Michael P. (1998), **The Armenia-Azerbaijan Conflict: Causes and Implications**, Connecticut Praeger Publishers.
7. Hanioglu, M. Sukuro (2006), "Turkism and Yong Turks (1892-1908)", in: Hans-Lukas Kieser (ed.), **Turkey beyond Nationalism: towards Post-Nationalist Identities**, London: I. B. Touris.
8. Khaled, A. (1998), **The Politics of Muslim Cultural Reforms: Jadidism in Central Asia**, Berkeley: University of California Press.
9. Laclau, Ernesto and Chantal Mouffe (1985), **Hegemony and Socialist Strategy: towards a Radical Democratic Politics**, London: Verso.
10. Parla, Taha (1985), **The Social and Political Thought of Ziya Gökalp, 1876-1924**, Leiden: E. J. Brill.
11. Pethybridge, R. W. (1971), "British Imperialists in the Russian Empire", **Russian Review**, Vol. 30, No. 4, pp. 346-355.
12. Smith, Antony (1998), **Nation and Nationalism in Global Era**, London: Polity Press.
13. Zenkovsky, A. (1967), **Panturkism and Islam in Russia**, Cambridge, Harvard University Press.